

مروری بر کتاب‌های سال نوجوان در دهه ۹۰ خانه کاغذی



معرفی

ضمیمه نوجوان
شماره ۵۴ اردیبهشت ۱۴۰۰

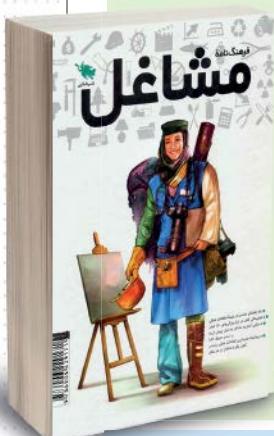
نوجوان
کاغذی



میریم امام



نادر
پور فرز



سال ۹۲ / فرهنگنامه مشاغل، محمد رضا حاشمتی

بچه‌آیدیم وقتی می‌پرسیدند «میخواهی چکاره‌شی؟» سه چهارتا شغل بیشتر در دایره لغاتمان نبود؛ دکترون‌هندس، معلم و خلبان. نکته‌ماجرا اینجاست که بعضی از ما هنوز هم وقتی به آینده فکر می‌کنیم باز هم فقط چند شغل محدود به ذهن مان می‌رسد آن هم با یک سوال دیرینه: آیا من به در این کار می‌خورم؟ فرهنگنامه مشاغل ۵۰۰ اثاث‌شغل مختلف را با توضیح این موارد در موردشان معرفی کرده؛ ویژگی‌های شخصیتی مناسب هر شغل / تحصیلات لازم و شرایط دستیابی به شغل / شرایط ارتقا و رشد در شغل / وظایف و مسؤولیت‌های شغل / امتنی‌ها / محدودیت‌ها... تو رو خدا اینجا رو بیان نشون بابا و ماما نامون بدین، فکر نکن فقط پیش‌شکی کاره! البته که استفاده از بند «پ» (همون مخفف پارتی خودمون) خیلی کارسازه مثل این که! ولی کاش یکی می‌اوتد تازما بپرس دردون چیه؟

۳



سال ۹۱ / گردان قاطرچی‌ها، داود امیریان

جنگ خودش یکه و تنها هم که باشی سخت است، هماهنگ شدن با یک گردان سخت‌تره اگر آن یک گردان به جای آدمیزاد بخواهند خرو قاطرهم باشند که دیگر نور علی نورا این کتاب ماجرا یک گردان نوجوان باحال زمنده است که باید با قاطرها گردانشان غذا و مهمات مورد نیاز را به زمندگان بالای کوه برسانند و در این راه چه مصیبت‌هایی که نمی‌بینند و چه لحظاتی که خوانده را به قیقهه نمی‌اندازند. عه؟ انتگار توی چنگ و اون هشت سال دفاع مقدس هم به سری شیطونی‌ها و خوشحالی‌های زیرپوستی هم بوده. خدا یا خداوند! نعمت وجود داود امیریان رواز ادبیات نوجوان را مگیره آمین... واقعاً داود امیریان نبود در ادبیات نوجوان رو باید تخته می‌کردین می‌رفتین نه؟ خوابن بقیه؟

سال ۹۹ / عکس یادگاری بگیریم، نوشه محمد رضا یوسفی

کارچه کسی می‌توانست باشد؟ هیچ کس بهتر از لیلانی می‌توانست حال و هوای آنجارا با پوست واستخوانش بفهمد. تمام کودکی او در اینجا گذشته بود؛ کانون اصلاح و تربیت. هیچ چیزی را اینقدر غیرمنتظره نبود؛ قتل؟ اینجا؟! یعنی ممکن است کاریکی از بچه‌های کانون باشد؟ با جویی‌ها همه چیز را مشخص می‌کند.

«عکس یادگاری بگیریم» داستانی است که محمد رضا یوسفی آن را براساس یک ماجرا واقعی نوشته است؛ ماجرا قتل مرموزیکی از مداریارهای کانون اصلاح و تربیت! بله.. با این که این رمان فضاسازی خوبی داره اما وقتی درباره مون (یعنی مانوجوونا) چیزی می‌نویسن، یا مجرم نشون مون میدن یا قاتل! این رسمش آخر؟



سال ۹۸ / قبرستان عمودی، حمید رضا شاه‌آبادی

چگونه از اینجا سر در آورده بود؟ رضا خودش هم نمی‌دانست. همه چیز آن خانه برایش عجیب بود؛ بچه‌های قالب‌باف، حوض وسط خانه و دیوارهایی که مدفن جنازه‌ها بودند. برای تکمیل این پازل مرموزت‌نایک حادثه کم بود؛ مرگ یکی از بچه‌های دارون حوض! «قبرستان عمودی» یکی از سه رمان مجموعه دروازه مردگان است که در زانرو وحشت نوشته شده و وقایع آن در زمان قاجار می‌گذرد؛ ترکیبی دلچسب برای کسانی که هم دلباخته تاریخ باشند و هم شیفتنه هیجان. آزربایجانی دل موندیم که بالاخره یه رمان ایرانی نوجوانه درست و حسابی برای عاشقانی ژانر وحشت نوشته بشه. وای که ماتا آلن بیشتر دنبال آثار آرال استاین بودیم. راستی چراتاریخ‌ها رو می‌ریزین تو وحشت ها؟

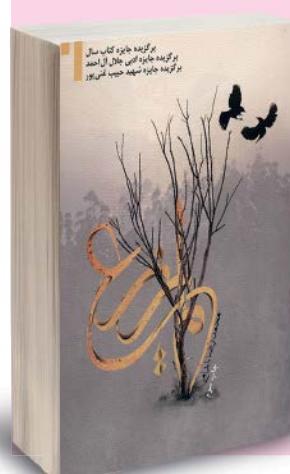


سال ۹۷ و ۹۶ / یادم توارف را موش!

یعنی سهم نوجوان از کتاب، حتی یه اثر برگزیده هم نیست؟ بعد می‌گن چرا اینقدر از حق و حقوق حرف می‌زنیم! خب به نظر شمان بود یه اثر خوب و مناسب برای نوجوان، اون هم در طول یک سال، غریزدن نداره؟ نباید مطالبه کنیم؟ چرا قسمت خوب قلم نویسنده‌ها برای مانمی چرخه؟!

سال ۹۵ / لم بزرع، محمد رضا بایرامی

جنگ، چیز خوبی نیست. فرقی نمی‌کند سریا زکدام جبهه باشی. جنگ برای همه بی‌رحم است. سعدون فکر می‌کرد با پاهای خودش به جنگ می‌رود تا غنم نرسیدن به احلالم را فراموش کند امانه‌منی دانست جنگ حتی وقتی از آن فرار می‌کنی تا پاشت در خانه به دنبالت خواهد آمد. «لم بزرع» طرحی نو در حوزه ادبیات جنگ است که قهرمانش یک جوان شیعه عراقی است، داستانی پر جاذبه و تاثیرگذار از جوانی که برخلاف اسمش سعدون، سعادت، کمترین چیزی است که در زندگی تجربه می‌کند!



خدارو شکر که بالاخره یکی پیدا شد این شکاره کله کلیشه‌ای به جنگ رو با این مضمون که؛ همه ما ایرانی‌ها خوبیم و همه عراقی‌ها بدن رو به پایان رسوند. (در این قسمت از معرفی کتاب، سجده شکر بر ما واجب می‌شود.)